

رویکرد یعقوب لیث صفاری نسبت به تشیع

سیدمسعود شاهمرادی^۱

چکیده

رویکرد یعقوب لیث صفاری نسبت به تشیع و شیعیان در بسیاری از منابع با ابهام مواجه است. مطابق برخی از روایات، یعقوب تمایل و تعلق خاطری نسبت به تشیع داشته و بر اساس بعضی دیگر از روایات، او موضعی ضد شیعی اتخاذ کرده است. پژوهش حاضر درصدد است با استفاده از روش بررسی تاریخی، ضمن بررسی گزارش‌های حاکی از تمایل و یا تقابل یعقوب لیث با تشیع و شیعیان و همچنین ماهیت سیاسی و مذهبی حکومت او، رویکرد کلی یعقوب لیث را نسبت به تشیع و شیعیان بررسی نماید. بررسی ماهیت سیاسی و مذهبی حکومت یعقوب لیث نشان می‌دهد او با توجه به مصالح سیاسی حکومت خویش از طرفداران هر کدام از مذاهب تشیع و تسنن سود می‌جسته و اختلافات مذهبی بین تشیع و تسنن، تأثیر چندانی در جهت‌گیری‌ها و عملکردهای او نداشته است. می‌توان گفت رویکرد یعقوب لیث در مواجهه با تشیع و شیعیان نیز از این اصل کلی متأثر بوده است. بنابراین نمی‌توان یعقوب لیث را حاکمی متمایل به شیعه و یا ضد آن تلقی نمود.

کلید واژگان: یعقوب لیث، صفاریان، تشیع، خوارج، تسنن.

۱. مدرس دانشگاه پیام نور، مرکز شاهین دژ. نشانی الکترونیکی: S.m.shahmoradi@gmail.com

مقدمه

یعقوب لیث صفاری، بنیان گذار سلسله صفاری است که کار خویش را با عیاری آغاز کرد و نهایتاً با برانداختن سلسله طاهریان، قوی ترین حاکم شرق ایران گردید. حکومتی که یعقوب لیث تأسیس کرد، ادامه سیاسی حرکت‌های جدایی طلبانه ای بود که در مشرق اسلامی نمایان شد. دولت صفاریان در واقع اولین حکومت مستقل ایرانی بود که از راه امارت استیلاء دیگر باره قسمت هائی از ایران را از دست فاتحان عرب بیرون آورد.^۱ موطن یعقوب، سیستان بود اما او توانست دولتی وسیع برپا سازد که تقریباً تمامی شرق و برخی مناطق مرکزی ایران را شامل می‌شد. او در اوج کار خویش آنچنان جسور شده بود که به عراق تاخت و بر قلب دستگاه خلافت عباسی نیز حمله برد، اما نتوانست کاری از پیش برد. نکته مهم در مورد یعقوب لیث، نوع گرایش‌های مذهبی او بطور عام، و رویکرد او نسبت به تشیع و شیعیان بطور خاص، است. در برخی از نقل‌ها او متهم به تشیع شده و در برخی دیگر از روایات از تعاملات مثبت او با خلیفه سنی مذهب عباسی و نیز درگیری او با شیعیان یاد شده است. علاوه بر اینها درگیری‌های بعدی او با خلیفه عباسی و مهم‌تر از آن استفاده او از خوارج، که حضوری گسترده در سپاه او داشتند، بر ابهام گرایش مذهبی یعقوب از یک سوی و رویکرد او نسبت به تشیع از طرف دیگر، می‌افزاید. بنابراین در وهله اول به نظر می‌رسد نمی‌توان در مورد رویکردهای مذهبی یعقوب، به ویژه رویکرد او نسبت به تشیع، سخن قاطعی گفت. با این حال با بررسی ماهیت سیاسی و مذهبی حکومت یعقوب لیث می‌توان به این نظر قائل شد که او حکومت خود را مهم‌تر از هرچیز دیگر مولفه مذهب در نوع عملکردهای یعقوب لیث تأثیر چندانی نداشت و او با توجه به مصالح سیاسی خود از طرفداران هرکدام از مذاهب استفاده می‌کرد و رویکرد او به مذاهب مختلف نیز متأثر از مصالح او بود. بنابراین رویکرد یعقوب در قبال تشیع و شیعیان نیز در محدوده این اصل کلی جای می‌گیرد. پژوهش حاضر درصدد است با بررسی دو گونه کلی از روایات مختلف، که بر تعامل و تقابل یعقوب لیث با تشیع و شیعیان حکایت دارند، و نیز بررسی ماهیت سیاسی و مذهبی حکومتی که او تأسیس نمود، رویکرد یعقوب لیث را نسبت به تشیع تبیین نماید.

۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹، ص ۵۴.

تأسیس دولت صفاری توسط یعقوب لیث

یعقوب بن لیث به سال ۲۵۳ق. دولتی بنیاد کرد که با توجه به اشتغال وی و خاندانش به رویگری، به «صفاریان»^۱ شهرت یافتند. تأسیس دولت صفاری با شورش‌های خوارج در سیستان و خراسان ارتباط نزدیکی دارد. سیستان در قرن سوم هجری بر اثر مجادلات فرقه‌های مختلف و نارضایتی‌های اجتماعی وضعی آشفته داشت. مردمان ناراضی و شورشگر و جدایی‌خواه که از سراسر ایران می‌گریختند، بخصوص خوارج که امرای بنی امیه آنها را منهزم و متفرق ساخته بودند، به مشرق پناه می‌آوردند.^۲ دوران خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق.)، حمزه آذرک نامی با کمک گروهی از خوارج حجاز و سیستان به سال ۱۷۹ق. علم شورش برافراشت.^۳ به گفته بغدادی حمزه از میان خازمیه که یکی از فرقه‌های عجارده بود برآمد.^۴ در حالی که شورش حمزه بخش گسترده‌ای از شرق عالم اسلام را فراگرفته بود، علی بن عیسی بن ماهان، فرمان‌روای خراسان، شرح ناتوانی خویش و خرابی‌هایی را که حمزه و یارانش در خراسان و سیستان و کرمان به بار آورده بودند برای هارون گزارش کرد.^۵ هارون درصدد مقابله با حمزه بود که درگذشت و حمزه همچنان به کار خود ادامه داد تا آن که در زمان خلافت مأمون، به سال ۲۱۳ق.، دیده از جهان فروبست. خوارج سیستان و خراسان پس از مرگ حمزه آذرک همچنان به چپاول و غارت شهرها و روستاها ادامه دادند و در نتیجه دشمنی و نفرت عامه را بر ضد خود برانگیختند.^۶

از زمان خلافت الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ ق.) مردم داوطلبانه برای دفع خطر و فتنه خوارج، دسته‌های سازمان یافته‌ای به وجود آوردند. این دسته‌ها که «مطوعه» خوانده می‌شدند، بدون ارتباط با خلیفه و کارگزاران وی و به میل خود، گروه‌های مجهز و مسلحی را تشکیل دادند و

۲. صفار در لغت به معنای رویگر است.

۳. ادموند کلیفورد باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱، ص ۳۳۳ در

۴. مؤلف ناشناخته، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده‌خاور، ۱۳۶۶، ص ۱۵۶؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۹۰.

۱. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره: بینا، ۱۹۴۸، صص ۷۲-۸۲.

۲. درباره آشفته‌گی اوضاع سیستان، نک: تاریخ سیستان، ص ۱۴۰ به بعد.

۳. همان، ص ۱۸۰ به بعد.

با خوارج که مزاحم زندگی و موجب قتل و غارت آنان بودند، به نبرد پرداختند. یکی از روسای این مطوعه، صالح بن نصر بود که به سال ۲۳۷ق. به بهانه دفع خوارج، مطوعه و عیاران سیستان را - از جمله یعقوب و برادرانش که در این زمان به صحنه سیاست گام نهاده بودند- جمع کرد و بر بست غلبه یافت. صالح پس از قتل حاکم آن دیار و غلبه بر خوارج زرتنگ، قدرت و شوکت بسیار پیدا کرد؛ اما او نیز بر خلاف عهد و پیمان مطوعه و عیاران، خیلی زود داعیه غارتگری و تجاوز یافت و نارضایتی یاران خود را فراهم ساخت تا آنجا که عیاران سیستان به رهبری یعقوب بن لیث با او به مخالفت برخاستند. آنان او را که گریخته بود تعقیب کردند و پس از نبردی سخت شکست دادند و جایش را به درهم بن نصر سپردند. درهم در آغاز یعقوب و یارانش را استمالت کرد اما چندی بعد از شجاعت و قدرت یعقوب و نفوذ وی در میان عیاران بیمناک گشت و آهنگ کشتن او کرد و چون یعقوب از قصد وی آگاه شد، او را کنار زد و خود به سال ۲۴۷ق قدرت را به دست گرفت.^۴ وی پس از جلب حمایت مطوعه و عیاران، تمام همت خود را برای دفع خوارج به کار گرفت و پس از اتمام بسیار سرانجام به سال ۲۵۱ق.، آخرین گروه خوارج به سرکردگی عمار خارجی را از میان برداشت.^۵

یعقوب سپس هرات، پوشنگ، کرمان و فارس را تسخیر نموده و سپس به سال ۲۵۹ق. بساط دولت طاهریان را، که در این زمان دچار ضعف و فتور گردیده بود، در خراسان، برچید^۶ و بدین سان استیلای واقعی عباسیان را در شرق جهان اسلام برای همیشه از میان برد. یعقوب پس از تسلط بر نیشابور، رسولانی نزد خلیفه فرستاد و خلیفه را از وضع مردم خراسان، غلبه مخالفان بر آن ناحیه و ضعف محمد بن طاهر باخبر نمود و اینکه مردم خراسان از یعقوب درخواست کمک کرده اند و وقتی یعقوب به ده فرسخی نیشابور رسیده، مردم خراسان به سوی او رفتند و او را مجبور به ورود به نیشابور ساختند.^۷ خلیفه محمد بن طاهر را، که دست نشانده و مطیعش بود، به یعقوب که با اتکا به نیروی خویش بر سرزمین‌های شرقی خلافت تسلط یافته بود، ترجیح می‌داد و به همین سبب از دستگیری محمد بن طاهر به دست یعقوب نگران شده و به

۴. همان، ص ۱۹۸-۲۰۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۵. همان، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵، ج ۱۵، ص ۶۴۳۹.

۷. همان، ص ۶۴۴۰.

فرستاده یعقوب گفت: نباید با محمد بن طاهر مانند مخالفان رفتار شود^۱ و این که نباید بدون اجازه خلیفه دست به کاری می‌زد و از یعقوب خواست تا از نیشابور خارج گردد «که اگر چنین کند از دوستان است و گرنه همانند مخالفان است».^۲ در ضمن فرستاده یعقوب را با خلعت و هدیه بازگرداند و بنا به نقل تاریخ سیستان: «باز نامها جواب کرد [به] نیکوئی ز آنچه چاره نداشت، و یعقوب قوی گشته بود، صواب استمالت کردن او دید».^۳ در این زمان خلفای عباسی زیر سلطه ترکان قرار داشتند و اغتشاشات نواحی گوناگون جهان اسلام نیز موقعیت آنان را بیش از پیش متزلزل کرده بود، بنابراین خلیفه عباسی حتی به اطاعت ظاهری یعقوب نیز راضی و خشنود بود اما خیلی زود معلوم شد که یعقوب نه تنها حاضر به اطاعت از خلیفه نیست، بلکه برای نابودی خلافت عباسی می‌کوشد.

از این رو پس از آن که یعقوب بر حسن بن زید در طبرستان پیروز شد^۴، از اطاعت خلیفه معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ق.) سر فروپچید و خلیفه نیز نامه ای در باب خلع و لعن یعقوب بر حاجیان گرگان و مازندران و خراسان فرستاد.^۵ چون یعقوب از این موضوع اطلاع یافت، فارس را تسخیر کرد و عازم بغداد شد. دستگاه خلافت در این زمان به سبب استیلای زنگیان بر بخش‌های مهمی از عراق و خوزستان در مخاطره بود و چون امکان هم پیمانی یعقوب و سالار زنگ نیز وجود داشت، خواست‌های یعقوب را، برای سپردن خراسان، فارس، کرمان و سند و صاحب شرطگی بغداد و سامرا بدو و نیز ابلاغ رضایت خلیفه به کسانی که قبلا در مقابل آنها یعقوب را لعن کرده بود، با واسطه اقدامات موفق، برادر خلیفه، پذیرفت.^۶ موفق بدینگونه یعقوب را با خدعه و نیرنگ از اتحاد با صاحب الزنج بازداشت و رضایت او را بدست آورد تا جایی که یعقوب درصدد برآمد تا معتمد را از خلافت بر دارد و موفق را به جای وی بنشاند. اما موفق خلیفه را از این توطئه با خبر و یعقوب را همچنان به وعده‌های

۱. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

۲. طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۰.

۳. تاریخ سیستان، ص ۲۲۵.

۴. طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۱.

۵. همان، ص ۶۴۴۴-۶۴۴۵.

۶. شمس الدین احمد ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید،

قاهره، ۱۹۴۸-۱۹۴۹، ج ۲، ص ۳۱۶.

دروغین دلگرم ساخت^۷ و چون یعقوب بی خبر از این خدعه برای تصرف بغداد حرکت کرد، خلیفه به تجهیز لشکر پرداخت و دو سپاه در جمادی الاخر ۲۶۲ق. در محلی به نام دیر العاقول (در نزدیکی بغداد) به هم رسیدند و پس از نبردی خونین یعقوب برای نخستین بار شکست خورد و تا فارس عقب نشست.^۸ یعقوب در حالی که همچنان در پی انتقام این شکست بود، در سال ۲۶۵ق. درگذشت.

یعقوب لیث بنا به نوشته ابن اثیر «خردمند و با عزم و حزم بود».^۹ او شخصیتی پایدار و با ثبات داشت و برای رسیدن به خواسته هایش اصرار می‌ورزید به طوری که حسن بن زید چون او را پایدار و با ثبات دید، لقب «سندان» به او داد.^{۱۰} وی اسرار خود را بر کسی فاش نمی‌کرد^۱ و برای پاکدامنی و عفت و اخلاق نیکو ارزش قائل بود.^۲ یعقوب برای حفظ آرامش و امنیت در جامعه و برقراری عدالت به کارکنان لشکری و کشوری مواجبی پرداخت می‌کرد که طمع در مال دیگران نداشته باشند.^۳ یعقوب در تمام دوران زندگی، حتی در اوج قدرت، به سادگی زیست.^۴ او به کسانی که درآمد کمی داشتند، از بیت المال کمک مالی می‌داد.^۵

هرچند مرگ زودهنگام یعقوب و سپس مرگ عمرو سبب گردید صفاریان در مقابل دستگاه خلافت عباسی کاری از پیش نبرند، اما خلفای عباسی نیز هیچ گاه نتوانستند مجدداً بر سرزمین‌های شرقی خلافت تسلط یابند زیرا این صفاریان بودند که راه را برای تأسیس دولت‌های مستقل در مشرق هموار ساختند. با آنکه دولت صفاری با شکست و اسارت عمرو از

۷. ابی سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۱۱.

۸. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۰۰؛ تاریخ سیستان، ص ۲۳۲.

۹. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۷۳.

۱۰. همانجا.

۱. مسعودی، همان، ص ۶۰۲؛ میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران: انتشارات مرکزی-خیام-پیروز، ۱۳۳۹، ص ۱۴.

۲. تاریخ سیستان، همان، ص ۲۶۴.

۳. ابن غیاث‌الدین محمد سیستانی، احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح منوچهرستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۵۸.

۴. مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۰۳-۶۰۴.

۵. تاریخ سیستان، ص ۲۶۸.

هم فروپاشید، افراد دیگری از این خاندان در دوره‌های بعد حکومت‌های کوچکی به وجود آوردند و در فواصل زمانی گوناگون تا اواخر قرن نهم هجری در صحنه سیاسی ایران باقی ماندند. شاخه اصلی صفاریان که تا غلبه سامانیان فرمان راندند، عبارتند از: یعقوب بن لیث صفاری (۲۵۲-۲۶۵ ق.)، عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۸ ق.)، طاهر بن محمد بن عمرو (۲۸۸-۲۹۶ ق.)، لیث بن علی (۲۹۶-۲۹۸ ق.) و محمد بن علی بن لیث (۲۹۸ ق تا استیلای سامانیان)

یعقوب لیث و تشیع

منابع گوناگون در مورد رویکرد یعقوب لیث نسبت به تشیع و شیعیان دو گونه گزارش متضاد ارائه می‌دهند. بر اساس برخی از این روایات می‌توان از همراهی یا تمایل او به تشیع سخن گفت، و بر اساس برخی دیگر، از تقابل یعقوب با تشیع و شیعیان سخن به میان آورد.

الف- گزارش‌های حاکی از تمایل یعقوب لیث به تشیع

بر اساس گزارش‌های گونه اول از تمایل یعقوب لیث به تشیع و حتی گرویدن او به این مذهب سخن به میان آمده است. در قرن ششم خواجه نظام الملک از درآمدن یعقوب به کیش اسماعیلیه سخن گفته است. او در بیان سیر دعوت قرامطه و اسماعیلیه در ناحیه هرات و غور می‌نویسد: «در سال دویست و نود و پنج از هجرت النبی (ص) والی هرات محمد بن هرثمه خبر کرد امیر عادل اسمعیل بن احمد سامانی را که مردی در کوه‌پایه غور و غرچه خروج کرده است، او را ابو بلال می‌گویند و مذهب قرامطه آشکارا کرده است و از هر طبقه‌ای مردم بر او گرد آمده‌اند و سرای خویشان را دار العدل نام نهاده است و خلقی بسیار از روستای هرات روی بدو نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مرد است. اگر در کار او تغافل کنید، اضعاف این مردم بر وی گرد آیند. آنگاه کار دشوار شود و می‌گویند این ابو بلال آن است که ندیمی یعقوب لیث کردی و در مذهب دعوت به نیابت او می‌کند»^۱. نظام الملک در جای دیگری می‌نویسد: «و یعقوب لیث از شهر سیستان خروج کرد و جمله سیستان بگرفت و به خراسان آمد و خراسان بگرفت و از خراسان به عراق آمد و جمله عراق بگرفت و داعیان مر او را بفریفتند و در سر در بیعت اسمعیلیان آمد و بر خلیفه بغداد دل بد کرد. پس لشکرهای خراسان و عراق را گرد کرد و آهنگ بغداد کرد تا خلیفه را هلاک کند و خانه

۶. حسن بن علی نظام الملک، سیاست‌نامه (سیر الملوک)، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۷.

عبّاسیان براندازد».^۱ نظام الملک در ادامه می‌نویسد: «خلیفه بدگمان شد بر او. بزرگان حضرت را بخواند، گفت: چنان می‌بینم که یعقوب لیث سر از چنبر طاعت ما بیرون برده است و به خیانت اینجا می‌آید که ما او را نخوانده‌ایم، می‌آید و می‌فرماییم که بازگردد، باز نمی‌گردد. بهمه حال در دل خیانتی دارد و پندارم در بیعت باطنیان شده است و تا اینجا نرسد اظهار نکند».^۲ او سپس ادامه می‌دهد که خلیفه در خفا به سران سپاه او پیام داد که او عصیان کرده «و با شیعیان یکی شده است».^۳ گروهی از سران سپاه یعقوب، در برابر دیدگاه خلیفه، بر متابعت خویش از یعقوب تأکید کردند و گروهی دیگر گفتند که از این امر خبر ندارند. بنا به نوشته نظام الملک این گروه که امراء خراسان بودند گفتند: «پس اگر این مخالفت ظاهر کند به هیچ حال ما رضا ندهیم، روز ملاقات با تو باشیم نه با او و به وقت مصاف سوی تو آییم و ترا نصرت کنیم».^۴

از دیگر کسانی که یعقوب را متهم به تشیع کرده، حمدالله مستوفی مورخ قرن هشتم (متوفی ۷۵۰ ق.) است. او در یک جای از پذیرش تشیع اسماعیلی توسط یعقوب سخن می‌گوید و در جای دیگر از «رفض» صفاریان. بر اساس روایت او در عهد معتمد علی الله «یعقوب لیث دعوت بواطنه بپذیرفت». او سپس از نبرد میان او و حسن بن زید و غلبه یعقوب بر طبرستان یاد کرده است که در پی آن یعقوب عازم نبرد با خلیفه شده است. مستوفی می‌نویسد خلیفه برادر خود الموفق بالله را به جنگ او فرستاد و نامه به امرای خراسان فرستاد که یعقوب دعوت بواطنه را پذیرفته است و می‌خواهد که «در دین اسلام شکست آورد، هر که دین دار است، از متابعت او مخالفت کند». اکثر سپاهیان خراسان به سبب این سخن از یعقوب لیث روی گردان شدند. یعقوب لیث سپس عازم خوزستان شد و باز آهنگ جنگ با خلیفه را کرد. خلیفه بدو پیام فرستاد که «به خراسان با سر پادشاهی خود رو» اما یعقوب پاسخ فرستاد که «من رویگر بچاهم، بقوت دولت و زور باز و کار خود بدین درجه رسانیده‌ام. تا خلیفه را از دست نگیرم از پای ننشینم. اگر میسر گشت فهو المراد و اگر نه نان کشکین و رویگری برقرارست و با لشکر روان شد». به نوشته مستوفی، در این زمان بود که اجل یعقوب را مهلت نداد و او در آن راه، از

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. همان.

بیماری درگذشت.^۵ مستوفی در جای دیگر نیز از «رفض» صفاریان نیز سخن گفته است.^۶ مولف مجالس المومنین نیز صفاریان را شیعه می‌داند^۷ و در دلیل شیعه بودن یعقوب می‌نویسد به یعقوب اطلاع داده شد که ابویوسف، عثمان بن عفان را لعن می‌کند. یعقوب دستور داد ابویوسف را حاضر کنند. به اطلاع یعقوب رسانده شد که ابویوسف، عثمان بن عفان صحابی را لعن می‌کند و منظور او عثمان بن عفان سگزی شیخ شما نیست؛ یعقوب گفت: «او را رها کنید که مرا با صحابه کاری نیست».^۸ همانگونه که ملاحظه شد در این گزارش‌ها از تشیع یعقوب لیث سخن گفته شده است. نکته جالب توجه این که در بیشتر این روایات، این امر که یعقوب لیث به تشیع اسماعیلی گرویده، بسیار پررنگ است.

ب- گزارش‌های حاکی از تقابل یعقوب لیث با تشیع

بر اساس گزارش‌های گونه دوم، اینگونه استنباط می‌شود که یعقوب لیث در طیف مقابل تشیع و شیعیان قرار داشته و حتی در برخی مواقع به درگیری با شیعیان نیز پرداخته است. از جمله مظاهر این امر می‌توان به روی خوش نشان دادن مقطعی یعقوب به خلافت بغداد، درگیری او با علویان طبرستان و همدلی یعقوب با خوارج اشاره نمود.

بر اساس روایات منابع گوناگون، یعقوب لیث در مقاطعی همدلی خود را با دستگاه خلافت بغداد نشان داده است. از جمله مظاهر مهم این امر، شعائر موجود بر روی سکه‌های ضرب شده توسط یعقوب است. بررسی‌های سکه‌شناسی نشان می‌دهد که سکه‌های صفاریان، از جمله یعقوب لیث، بر اساس شعائر اهل سنت ضرب می‌شده‌اند. این سکه‌ها از لحاظ طرح و نوشته کاملاً شبیه سکه‌های عباسی است با این تفاوت که در یک روی سکه نام فرمان‌روای صفاری و در روی دیگر، نام خلیفه عباسی نوشته شده است.^۱ ذکر نام خلیفه عباسی بر روی سکه‌های صفاریان نشانگر این نکته است که آنها زعامت سیاسی و مذهبی دستگاه سنی مذهب خلافت عباسی را،

۵. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۳۳۱-۳۳۲.

۶. همان، ص ۴۲۶.

۷. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳۸.

۸. همانجا.

۱. علی اکبر سرفراز و فریدون آورزمانی، سکه‌های ایران از آغاز تادوران زندیه، تهران: سمت، ۱۳۸۹، صص ۱۸۲-۱۸۵.

حداقل در ظاهر، پذیرفته بودند. علاوه بر این یعقوب در ابتدای کار، که قدرت و شوکت و عظمت او افزایش یافت، نسبت به خلیفه عباسی اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرده و ادعا کرد که خلیفه دستور سرکوبی خوارج و تأمین امنیت را بدو داده است.^۲ او بعد از فتح فارس (۲۵۵ ق.) نیز به خلیفه نامه نوشت و اظهار طاعت کرد و هدایای گرانبهائی به او تقدیم نمود.^۳ یعقوب همچنین پس از تسخیر کابل (۲۵۷ ق.) هم رسولی هم با هدایای گرانبها سوی خلیفه روانه کرد.^۴

علاوه بر این یعقوب لیث در مواردی به مقابله با دشمنان شیعه مذهب دستگاه خلافت عباسی نیز اقدام کرده است که نمونه بارز آن درگیری او با حکومت شیعه علویان طبرستان است. یعقوب قبل از فتح نیشابور (۲۵۹ ق.) به محمد بن طاهر نوشت که او قصد دارد طبرستان را بگیرد و خلیفه به او دستور داده که حسن بن زید را، که بر طبرستان غلبه کرده، سرکوب نماید و او قصد ندارد که مزاحم فرزند طاهر یا عمال و حکام او شود.^۵ یعقوب در سال ۲۶۰ ق. در تعقیب و طلب عبدالله سگری (از مخالفان یعقوب) راهی طبرستان شد و در ساری حسن بن زید را شکست داد.^۶ او که بنا به مرام عیاری در جهت مراعات احوال مردم عادی کوشا بود، در طبرستان رفتاری بر خلاف آن در پیش گرفت. بنا به نوشته گردیزی: «چون یعقوب به لشکرگاه حسن رسید خالی یافت. لشکر را بفرمود، تا هر چه بتوانستند برداشتن برداشتند، و باقی را آتش زدند، و همه بسوخت.»^۷ سوءرفتار یعقوب و سپاهیانش با مردم شهرهای طبرستان و گرفتن خراج یک ساله از مردم، مردم را از آنان هراسان و متفر ساخت. به همین سبب یعقوب و افرادش مورد پذیرش قرار نگرفتند. مردم رویان، امیر منصوب یعقوب را کشتند و خانه اش را سوزانیدند^۸ و زنان این ناحیه نیز برای مقابله با یعقوب

۲. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۱۰۷.

۵. همان، ص ۱۱۹.

۶. نک طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۱-۶۴۴۲.

۷. گردیزی، همان، ص ۳۱۰.

۸. نک طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۲.

۲. سید ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد داره، مقدمه یعقوب آژند، چاپ دیبا، ۱۳۶۳، ص ۲۹۱.

اعلام آمادگی کردند.^۳ بدینگونه او سرانجام با به جای گذاشتن تلفات بیشمار از لشکریان و تجهیزات نظامی، دستور بازگشت داد.^۴ یعقوب در بازگشت از طبرستان، خبر فرار حسن را به خلیفه نوشت^۵ و ضمن آن از اسارت هفتاد کس از طالبیان نیز خبر داد.^۶

گزارش هائی دیگر که به گونه ای از تقابل یعقوب لیث با تشیع و شیعیان حکایت دارند، روایات مربوط به مناسبات او با خوارج است. می دانیم که هیچگاه روابط حسنه ای بین شیعیان و خوارج برقرار نبوده است و این دو گروه همواره در دو طیف مقابل هم، قرار داشته اند. همانگونه که اشاره شد، سیستان در قرن سوم هجری بر اثر مجادلات فرقه های مختلف، به ویژه خوارج، وضعیتی آشفته داشت. برخی این احتمال را مطرح کرده اند که ممکن است یعقوب نیز در آغاز از جمله خوارج بوده باشد.^۷ گزارش های مربوط به دوران حاکمیت یعقوب لیث در سیستان نیز این احتمال را مطرح می سازد که شاید یعقوب را با خوارج رابطه ای ویژه بوده است. پس از تسلط یعقوب بر سیستان، ازهر بن یحیی، از خویشان یعقوب که یکی از سرداران سپاه نیز بود و با خوارج دوستی داشت، آنان را برای ورود به سپاه یعقوب ترغیب نمود و وعده کرد این عمل موجب قرب و ارتقای درجه سپاهیگری آنها خواهد شد. بدین ترتیب عده ای از خوارج به سپاه یعقوب پیوستند. بنا به گفته مولف تاریخ سیستان: «یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکوئی گفت که از شما [هر که] سرهنگ است امیر کنم و هر که یک سوارست سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایشیم».^۸ مولف تاریخ سیستان در مورد دیگر مطرح کرده که «خوارج با او (یعقوب لیث) همه یکی شده اند، و بفرمان اویند»^۹ و در موردی دیگر نیز اشاره کرده است که خود یعقوب به یکی از خوارج می گوید: «تو و یاران دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارج اند».^{۱۰} بنا بر این ملاحظه می شود که منابع مختلف گزارش هائی متضاد درباره رویکرد مذهبی یعقوب

۳. نک: طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۲۴.

۴. نک: همانجا؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۱۲۵.

۵. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۲۵.

۶. نک: طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۳.

۷. یاسورث، همان، ص ۳۳۳.

۸. تاریخ سیستان، ص ۲۰۵.

۹. همان، ص ۲۰۹.

۱۰. همان، ص ۲۱۸.

لیث بطور عام و رویکرد او نسبت به تشیع بطور خاص، ارائه کرده اند. به همین سبب نتیجه گیری درباره رویکرد یعقوب لیث نسبت به تشیع و شیعیان با پیچیده گی مواجه می شود و نمی توان با استناد به هر یک از این گزارش ها و یا مجموع آنها، نظری قاطع در این باره ارائه کرد. به نظر می رسد تبیین رویکرد یعقوب لیث در این زمینه، نیازمند تبیین ماهیت سیاسی - مذهبی حکومتی است که او بنیان گذاشت.

ماهیت سیاسی و مذهبی حکومت صفاریان

بررسی ماهیت سیاسی- مذهبی حکومت یعقوب لیث نشان می دهد که حکومت او متأثر از مولفه های مذهبی نبوده است و رویکرد او در قبال مذاهب گوناگون بطور عام و تشیع بطور خاص نیز متأثر از همین امر است. به عبارت دیگر به نظر می رسد زمینه های اجتماعی و سیاسی حکومت یعقوب لیث از یک سو و اندیشه های یعقوب در باب توسعه حکومت خویش از طرف دیگر او را به پی گیری سیاست هائی واداشته که عنصر مذهب در آن تعیین کننده نبوده است هرچند که به فراخور اهداف خویش از پیروان هر یک از مذاهب برای پیگیری اهداف خویش استفاده می کرده است. در حقیقت در بررسی ماهیت سیاسی و مذهبی صفاریان بایست گفت آنان حکومت خود را مهمتر از هر چیز دیگر می دیدند و لزومی نداشت خود را مقید به یکی از مذاهب اسلامی و جریانهای سیاسی منشعب از آنها از جمله تشیع یا تسنن و حتی خوارج کنند. در تبیین این نظر می توان به رویکرد صفاریان در قبال خلافت عباسی اشاره نمود. صفاریان در مقطعی از حکومت خود نسبت به دستگاه سنی مذهب خلافت عباسی روی خوش نشان داده و در مقطعی دیگر به رویارویی با آن اقدام کرده اند. در حقیقت هر زمان که یعقوب احساس می کرد اظهار اطاعت ظاهری نسبت به دستگاه خلافت عباسی می تواند به او در پیگیری اهداف سیاسی خویش و در پی آن گسترش قلمرو تحت حاکمیتش یاری رساند، از این امر ابائی نداشت^۱ و در عین حال هر زمان که دستگاه خلافت بغداد را مانعی در برابر توسعه طلبی خویش می دید، از مواجهه و رویارویی با آن نیز روی گردان نبود. نمود کامل این امر در نبرد او با دستگاه خلافت عباسی در سال ۲۶۲ق. در دیر العاقول^۲ آشکار می شود. بنابراین همراهی و یا رویارویی یعقوب با دستگاه خلافت عباسی به هیچ روی دارای انگیزه های دینی نبود. ضرب سکه هائی با

۱. نک: ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۵۰، ۵۹، ۱۰۷، ۱۱۹.

۲. مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۰۰؛ تاریخ سیستان، همان، ص ۲۳۲.

نام خلیفه عباسی^۳ و اظهار اطاعت‌های او نسبت به خلیفه، می‌توانست در بین اکثریت سنی مذهب‌بان شرق ایران، به ویژه خراسان، وجه‌ای برای یعقوب لیث در پی داشته و او را در پی گیری اهداف سیاسی خویش یاری فراوان رساند، زیرا در نظر آنان، خلیفه به منزله جانشین پیامبر(ص) محسوب می‌شد و اطاعت از او و حکامش ضروری بود، ولی هدف یعقوب بالاتر از اتکا به خلیفه بود و چون می‌دانست معتمد به او اعتماد ندارد، تصمیم به خلع او گرفت و برای جانشینی اش برادر و ولیعهد معتمد، موفق، را در نظر داشت. به گفته گردیزی، مکاتباتی بین یعقوب و موفق نیز جریان داشت: «و یعقوب اندر سر نامه‌هایی سوی موفق همی نوشتی».^۴ در حقیقت یعقوب با اعتماد به موفق تصمیم به این مهم گرفت در حالی که او، خلیفه را از این امر باخبر ساخته بود.^۵ با این وجود بایست گفت که از ابتدا، امارت و تسلط و پیشروی‌های یعقوب بر قدرت و لیاقت خود و سپاهیانش متکی بود و بدون اجازه و دستور خلیفه انجام می‌گرفت. عملکرد عباسیان نیز در سیر زمان نشان دهنده مخالفت و عدم اعتماد آنان به یعقوب است که هر بار با قدرت یابی بیشتر یعقوب، رعب و وحشت آنان نیز افزون می‌گشت و درصدد بر می‌آمدند تا با دادن امتیازات و بها دادن به خواسته‌های یعقوب از پیشروی بعدی او ممانعت کنند. اعمال خلیفه حاکی از عدم اعتماد او به یعقوب بود و نشان می‌داد که خلیفه درصدد است تا به گونه‌ای یعقوب را کنار بگذارد. در حقیقت به نظر می‌رسد که خلیفه عباسی بغداد نیز به خوبی پی برده بود که یعقوب لیث به هیچ روی احساس وابستگی، تعلق و فرمان برداری نسبت به دستگاه خلافت بغداد، نظیر آنچه در حکومت‌های طاهریان و سامانیان دیده می‌شد، ندارد و تمامی اقدامات او در جهت توسعه بیشتر حکومت خویش است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد مخالفت‌های یعقوب با دستگاه خلافت عباسی، که به هیچ روی منشأ مذهبی نداشت، سبب شده است تا برخی از مورخان از تمایل او به تشیع سخن گویند. با توجه به رویکرد تهاجمی که یعقوب در برخی مواقع نسبت به خلافت عباسی در پیش می‌گرفت، و خلفای عباسی نیز به آن آگاه بودند، جای تعجب نخواهد بود که فردی نظیر خواجه نظام الملک دیدگاهی منفی نسبت به یعقوب لیث ابراز دارد. نکته مهم درباره دیدگاه خواجه نظام الملک درباره یعقوب این است که او یعقوب را متهم به باطنی‌گری کرده است. از عبارات منقول خواجه نظام الملک درباره صفاریان

۳. نک: سرفراز و اورزمانی، همان، ص ۱۸۲-۱۸۵.

۴. گردیزی، همان، ص ۳۱۱.

۵. همان.

چنین بدست می‌آید که اتهام رافضی یا باطنی‌گری، ساخته دستگاه تبلیغاتی خلافت بغداد بوده است و از آن به عنوان بدنام کردن یعقوب در نظر سنیان، بهره برداری شده است. متهم کردن او به اسماعیلی بودن، با توجه به اوج گیری نسبی اسماعیلیان به عنوان یک خطر، مسئله را به خوبی توضیح می‌هد. نباید از گرایش ضد اسماعیلی خواجه نظام الملک که عاقبت به دست آنان به قتل رسید نیز غفلت کرد. او هر نوع حرکتی را بر ضد خلافت عباسی، ناشی از تبلیغات باطنیان و اسماعیلیان می‌دانست و اخبارش در این زمینه به دلیل نشأت گرفتن آنها از تعصب، کمترین اعتباری ندارد.^۱

در رابطه با رویارویی صفاریان با علویان طبرستان نیز بایست گفت که هرچند یعقوب این اقدام خود را ناشی از دستور خلیفه عباسی می‌دانست^۲ اما بایست گفت که عوامل دیگری در این امر دخیل بوده اند که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را ناشی از رویکرد ضد شیعی صفاریان و یا تبعیت او از دستگاه خلافت عباسی تلقی نمود. در حقیقت رویارویی او با شیعیان طبرستان نیز دارای انگیزه‌های دینی نبود و نمی‌توان مواجهه او با علویان طبرستان را ناشی از انگیزه‌های ضد شیعی در یعقوب لیث دانست. مهمترین عامل در مواجهه یعقوب با علویان طبرستان، رویکرد او در گسترش بیشتر حکومت خود بود؛ زیرا یکی از اهداف یعقوب در حمله به طبرستان نشان داد ضعف طاهریان خراسان بود که مأمور مبارزه با شیعیان بودند. در حقیقت یعقوب می‌خواست ضمن نشان دادن ضعف طاهریان، تسلط خویش بر خراسان را به مرحله عمل رساند. اگر آنچنان که برخی منابع نقل کرده اند، یعقوب به طاهریان اعلام کرده باشد که تصمیم دارد بنا به دستور خلیفه برای سرکوبی علویان طبرستان رهسپار گردد و قصد ندارد که مزاحم فرزند طاهر یا عمال و حکام او شود^۳، او در این باره نیز از حیل‌های جنگی خاص خود استفاده کرده و محمد بن طاهر را غافلگیر کرده است. همچنین در زمینه یورش یعقوب به طبرستان بایست به رقابت او با دیگر مدعیان قدرت از جمله عبدالله سگزی اشاره نمود. گفتنی است عبدالله سگزی، که در سیستان به مخالفت با یعقوب برخاسته بود، از سیستان گریخته به نزد محمد بن طاهر در نیشابور و سپس حسن بن زید در طبرستان گریخت. یعقوب در پی کسب پیروزی و غلبه بر طاهریان، فرستادگانش را نزد حسن بن زید گسیل داشت و عبدالله سگزی را طلب کرد. ذکر این نکته لازم

۱. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران: علم، ۱۳۸۸، ص ۲۸۲.

۲. نک: ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

۳. نک: همان.

است که یعقوب قصد جنگ با حسن بن زید را نداشت و بر این امر تأکید می‌کرد که اگر عبدالله سگزی را به او تحویل دهد، باز خواهد گشت ولی حسن بن زید توجهی به درخواست او ننمود.^۴ بنابراین یعقوب در سال ۲۶۰ ق.، در تعقیب و طلب عبدالله سگزی راهی طبرستان شد و در ساری حسن بن زید را شکست داد و در این میان مولفه‌های مذهبی تأثیر گذار نبوده‌اند. عدم دشمنی یعقوب با علویان طبرستان از این نکته نیز هویداست که یعقوب در راه بازگشت از طبرستان، برای نایب خود در سیستان نوشت: «تا علویان که را گرفته به آنجا فرستاده بود خلاص دهند و نفقه تا به ولایت خویش شوند، چنانکه او نبشت خلاص دادند، و یکی از آن سادات، برادر حسن زید، ابو عبدالله محمد بن زید بود».^۱

بنابر موارد گفته شده می‌توان گفت روی خوش نشان دادن مقطعی یعقوب لیث به بغداد و درگیری او با علویان طبرستان از یک طرف، و رویارویی او با خلافت عباسی از طرف دیگر، می‌توانست برای کسب وجهه و قدرت سیاسی توسط یعقوب باشد و نه نشانگر تمایلات مذهبی او در دوران حکومتش.

در رابطه با مناسبات یعقوب لیث با خوارج نیز باید گفت روابط او با خوارج نمی‌تواند نشانه دل بستگی یعقوب به عقاید خوارج قلمداد شود. می‌توان گفت تقابل یا همراهی یعقوب با خوارج نیز ناشی از رویکرد کلی او یعنی حفظ و گسترش حکومت صفاری بوده است و نه ناشی از رویکردهای مذهبی. در حقیقت همراهی و یا تقابل او با خوارج هیچ یک نمی‌تواند نشانه ای از تقابل و یا همراهی یعقوب با تشیع تلقی گردد، زیرا با توجه به ساخت اجتماعی سیستان در این زمان، که خوارج در آن دارای قدرت فراوان بودند، یعقوب از این نیرو جهت گسترش و تحکیم حکومت خود استفاده کرده و به اقتضای مصالح سیاسی خود به سرکوب و یا همراهی با آنها اقدام می‌کرد. منابع از همراهی و در عین حال درگیری یعقوب با خوارج یاد کرده‌اند. همانگونه که اشاره شد، برخی روایات از نفوذ گسترده خوارج در دوران یعقوب و همراهی او با این گروه^۲ سخن به میان آورده‌اند. با وجود این گونه از روایات، می‌دانیم که یعقوب منازعات متعددی هم با خوارج داشته است. نمونه عینی سیاست یعقوب در مواجهه با خوارج در ماجرای عبدالرحیم

۴. نک طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۱؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۲۴.

۱. محمد بن حسن ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، پدیده‌خاور، قسم اول، ۱۳۶۶، ص ۲۴۶.

۲. تاریخ سیستان، ص ۲۰۹، ۲۱۸.

خارجی پیدا است. او در سال ۲۵۸ ق. قیام کرد تا اینکه یعقوب او را سرکوب نمود و به او امان داد. در سال ۲۵۹ ق. خوارج بر عبدالرحیم شوریدند و او را کشتند و ابراهیم بن اخضر را به جانشینی او انتخاب کردند.^۳ به نظر می‌رسد که عبدالرحیم خواسته است علیه یعقوب اقدامی کند و چون یعقوب خوارج را مورد لطف قرار داده بود، آنان به مخالفت با عبدالرحیم برخاسته و او را به قتل رسانده اند. ابراهیم بن اخضر نیز از یعقوب اطاعت کرد و یعقوب نیز او را نواخته و مطمئن ساخت که سپاهیان او نیز چون خوارج دیگر می‌توانند در امان باشند و در جرگه سپاهیان یعقوب درآیند.^۴ می‌توان گفت یعقوب در رویکرد خویش نسبت به خوارج دو عامل مهم را در نظر داشته است که هیچ یک ربطی به مولفه‌های مذهبی نداشته اند. بیشتر این خوارج بومی سیستان بودند و یعقوب به سبب استفاده از نیروی آنها و جلوگیری از تبدیل شدنشان به عاملی بر ضد خویش، درصدد کنار آمدن با آنها بود. از طرف دیگر سیستان همواره از جانب شرقی خویش زیر حملات مهاجمان این مناطق قرار داشت و چون یعقوب مقاصدی در زمینه پیشرفت در سرزمین‌های ایران داشت، صلاح کار در آن می‌دید تا با خوارج از در سازش درآید تا هم از جانب حملات خوارج در امان باشد و هم از وجود آنان در مرزها برای جلوگیری از نفوذ کفار استفاده کند. بنابراین یعقوب سیاست دو جانبه‌ای در رابطه با خوارج در پیش گرفت که در آن مولفه‌های مذهبی هیچ نقشی نداشت: سرکوبی رهبران ناسازگار خوارج و برنامه ریزی برای جذب باقی ماندگان آنها.

توجه به موارد فوق می‌تواند گزارش‌های منابع گوناگون درباره مذهب یعقوب لیث را تبیین کند. در حقیقت هر کدام از مورخان با در نظر گرفتن ابعادی از سیاست‌های یعقوب، که مبتنی بر حفظ و گسترش قدرت و حاکمیتش بود و در آن عامل مذهب جایی نداشت، به داوری در زمینه رویکرد یعقوب لیث نسبت به تشیع پرداخته اند. در حقیقت یعقوب لیث از طرفداران تمامی مذاهب که می‌توانستند به تحکیم قدرت او یاری رسانند، بهره می‌گرفت. به همین سبب مشاهدہ می‌کنیم که هسته سپاه یعقوب را دسته‌های عیاران محلی تشکیل می‌داد که مداح مذهب اهل سنت در سیستان بودند، ولی خوارج نیز در آن کم نبودند.^۱ بنابراین بایست گفت یعقوب به هیچ یک از مذاهب اسلامی بستگی نداشته و هر وقت که مصالح سیاسی او ایجاب می‌کرده به

۳. همان، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۴. همان، ص ۲۱۸.

۱. باسورث، همان، ص ۳۳۳-۳۳۴.

همکاری و یا رویارویی با طرفداران مذاهب گوناگون، نظیر اهل سنت، خوارج و شیعیان، می‌پرداخته است. از عملکرد یعقوب به نظر می‌رسد که بطور کلی شخصا به جنگ با افراد مسلمان اقدام نمی‌کرده است مگر آن که بنا به مصالح سیاسی خویش، مجبور به نبرد می‌شد که در این حالت نیز نوع مذهب رقیبان او تأثیری در این مصالح نداشته است. یعقوب حتی اگر با کفار جنگی آغاز می‌نمود، سعی داشت آنان را به اسلام بخواند و اگر کسی مسلمان می‌شد، به اموال و فرزندان او کاری نمی‌داشت و چنانچه پس از اسارت به اسلام می‌گروید، خلعت داده، مال و فرزندان او را به او باز می‌گردانید.^۲ بنابراین می‌توان گفت یعقوب لیث به هیچ روی به پیوندهای دینی اتکا نداشت. او به چیزی فراتر از توسعه قدرت خود نمی‌اندیشید و برای رسیدن به آن هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناخت و مولفه‌های مذهبی را در این امر دخالت نمی‌داد.

نتیجه

رویکرد یعقوب لیث در مواجهه با تشیع و شیعیان را می‌توان در چارچوب نگرش، مصالح و اهداف سیاسی او تبیین نمود. بر این اساس، آنچه برای یعقوب لیث اهمیت داشت، حفظ حکومت خویش و گسترش قدرت سیاسی اش بود و بر این مبنا با طرفداران مذاهب مختلف نظیر خوارج، اهل سنت و شیعیان تعامل می‌نمود. به عبارت دیگر در صورتی که تعامل با طرفداران هر یک از این مذاهب به بسط قدرت او یاری می‌رساند، از آنها استقبال می‌نمود و در غیر این صورت به مقابله با آنها می‌پرداخت. می‌توان گفت عامل مذهب در تصمیم‌گیری‌های او دخالت چندانی نداشت و بر این مبنا شیعیان نیز تا زمانی که آسیبی به مصالح سیاسی او نمی‌زدند، می‌توانستند در حاکمیت او در امنیت و آسایش به سر برند اما هنگامی که اهداف و مصالح سیاسی یعقوب در تقابل با شیعیان تأمین می‌گشت، از رویارویی با آنان نیز ابایی نداشت. بنابراین صرف مخالفت یعقوب با دستگاه سنی مذهب خلافت عباسی را نمی‌توان نشانه تمایل او به تشیع و شیعیان محسوب نمود و همچنین نمی‌توان بهره‌گیری او از خوارج سیستان و همچنین تهاجم او به علویان طبرستان را نشانه گرایش‌های ضد شیعی او تلقی نمود. بنابراین نمی‌توان حکومت یعقوب لیث را حکومتی متمایل به شیعه و یا حکومتی شیعه ستیز محسوب نمود زیرا مصالح و اهداف سیاسی یعقوب لیث، رویکرد او در قبال مذاهب مختلف از جمله تشیع را تعیین می‌نمود.

فهرست منابع و مآخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، ابو القاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۹۴۸-۱۹۴۹م.
- ابن غیاث الدین محمد سیستانی، شاه حسین، احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، قاهره: بی نا، ۱۹۴۸م.
- مؤلف ناشناخته، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶.
- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران: علم، ۱۳۸۸.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- سرفراز، علی اکبر و آورزمانی، فریدون، سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- گردیزی، ابی سعید عبد الحی بن الضحاک بن محمود، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد داره، مقدمه یعقوب آژند، چاپ دیا، ۱۳۶۳.
- مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، تصحیح عبد الحسین نوایی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- میرخواند، میر محمد بن سید برهان‌الدین خواند شاه، تاریخ روضه الصفا، تهران: انتشارات مرکزی - خیام - پیروز، ۱۳۳۹.
- نظام الملک، حسن بن علی، سیاست‌نامه (سیر الملوک)، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.